

## **Moral Intelligence: moral thinking and moral action in "Michele Borba: and "Lennick and Kiel" models**

**Parisa Goudarzi\***

**Mohsen Shabani\*\***

### **Abstract**

Michele Borba (2001) and Doug Lennick and Fred Kiel (2005) suggested two models of moral psychology. This paper tries to investigate moral intelligence and evaluate these two models. Both models have remarkable similarities. On the other hand, these two models have differences in their aims, methods and theoretical domains. These models are subjected to some critiques; they do not present any clear philosophical and/ or scientific explanation for their foundations. The essence of virtues and the methodology they are selected is also questionable. Besides, conceptual definition and conceptual relevance of moral virtues seems neglected in both models. This is notable that these models connect moral thinking with moral action, while the gap between moral theory and practice is an important challenge in the areas of philosophy and psychology.

**Keywords:** Moral Intelligence, virtue, Michele Borba, Doug Lennick, Fred Kiel.

---

\* Ph.D. of Islamic Mysticism, Member of Department of Anthropology, the Iranian council for reviewing books and text on human sciences, Institute for Humanities and cultural studies, Tehran, Iran, goudarzi.p19@gmail.com

\*\* Ph.D. student of ethics, Executive director of Department of Anthropology, the Iranian council for reviewing books and text on human sciences, Institute for Humanities and cultural studies, Tehran, Iran (Corresponding Author), mohsen.shabani.yazdeli@gmail.com

Date received: 11/03/2021, Date of acceptance: 04/06/2021

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## هوش اخلاقی:

### بررسی تفکر و عمل اخلاقی در مدل بربا و مدل لنینک و کیل

پریسا گودرزی\*

محسن شعبانی\*\*

#### چکیده

میشل بربا (۲۰۰۱) و دوگ لنینک و فرد کیل (۲۰۰۵) دو مدل مختلف از هوش اخلاقی ارائه داده‌اند. این مقاله می‌کوشد با مروری بر اصطلاح هوش اخلاقی به بررسی، مقایسه و نقد این دو مدل بپردازد. هر دو مدل، نگاهی این دو مدل دارای اشتراکات قابل توجهی هستند. از سوی دیگر، در زمینه اهداف، روش‌ها و جغرافیای نظری دارای تفاوت‌هایی هستند. از جمله انتقادات وارد بر این دو مدل این است که هیچ‌یک از این دو تبیین فلسفی و/یا علمی روشنی از مبانی خود ارائه نداده‌اند. علاوه بر این، چستی فضائل و چگونگی انتخاب آن‌ها در هر یک از دو مدل مورد سوال است. هم‌چنین تعریف مفهومی و ارتباط مفهومی فضیلت‌های اخلاقی نیز در هر یک از این دو مدل مورد غفلت واقع شده است. از این رو، به نظر می‌رسد، با توجه به کاستی‌هایی که این دو مدل دارند، اتکا به آن‌ها به عنوان نظریه‌هایی در باب هوش اخلاقی محل اشکال باشد. از جمله نکات قابل توجه در نظریه‌های هوش اخلاقی این است که هوش اخلاقی تفکر اخلاقی و عمل اخلاقی را به هم پیوند می‌زند؛ این در حالیست که فاصله میان نظر و عمل اخلاقی یکی از چالش‌های مهم در حوزه فلسفه و روان‌شناسی است.

**کلیدواژه‌ها:** هوش اخلاقی، فضیلت، میشل بربا، دوگ لنینک، فرد کیل.

\* دکترای عرفان اسلامی، عضو گروه انسان‌شناسی شورای بررسی متون و کتب علوم انسانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران، goudarzi.p19@gmail.com

\*\* دانشجوی دکتری فلسفه اخلاق، دبیر گروه انسان‌شناسی شورای بررسی متون و کتب علوم انسانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)، mohsen.shabani.yazdeli@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۲۱، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۳/۱۵

Copyright © 2018, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

## ۱. مقدمه

هوش اخلاقی (moral intelligence) یکی از انواع هوش است. هوش اخلاقی در مدل‌های مختلفی مورد بحث قرار گرفته و در هر مدل جایگاه متفاوتی، از حیث اهمیت و نقش، نسبت به سایر هوش‌ها پیدا کرده است. مدل‌های هوش اخلاقی عموماً به مولفه‌های اصلی، یا به عبارتی دیگر، فضیلت‌ها و مهارت‌های سازنده آن، توجه کرده‌اند. در سال‌های اخیر دو نظریه در باب هوش اخلاقی در ایران مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است؛ مدل دوگ لنینک و فرد کیل و نیز مدل میشل بُربا. این مقاله در پی آن است که با مروری بر معنا و مفهوم هوش اخلاقی و مفاهیم مرتبط با آن به بررسی و تحلیل دو مدل مطرح در این زمینه بپردازد. برای این منظور ابتدا به بررسی هوش اخلاقی در ارتباط با سایر هوش‌ها پرداخته می‌شود.

## ۲. هوش‌های چندگانه و هوش اخلاقی

تعاریف بسیار متعدد و متفاوتی از هوش وجود دارد. مفهوم هوش عموماً اشاره به توانایی تفکر و یادگیری دارد و برای توصیف یادگیری و به‌کارگیری مهارت‌ها و واقعیت‌ها استفاده می‌شود و تداعی کننده قدرت یادگیری، حافظه، ادراک و تصمیم‌گیری است (Clarken, 2009: 1). آن‌چنان‌که استرنبرگ می‌گوید بسیاری از افراد هوش را یک قابلیت یکپارچه می‌دانند که عمدتاً در زمینه‌های ریاضی و زبان فهمیده می‌شود که در آزمون‌های IQ سنجش می‌شود (Sternberg, 1990). البته این مسئله در سال‌های اخیر به چالش کشیده شده است و برخی متفکران از دیگر هوش‌ها نام برده‌اند. استرنبرگ، سه جنبه مختلف هوش را از هم تفکیک می‌کند: تحلیلی، خلاق و عملی. هوش تحلیلی همان هوشی است که با آزمون‌های IQ سنجش می‌شود. هوش عملی مربوط به حل عملی مسائل روزمره است. (Sternberg 2000, 632). برخی روان‌شناسان معتقدند هوش اجتماعی همان هوش عملی است؛ برخی این دو را دارای شباهت می‌بینند و برخی دیگر اساساً تشابهی میان این دو قائل نیستند. هوش اجتماعی در آغاز بیشتر نوعی مهارت فنی به‌شمار می‌آمد که مشتمل بر ابعاد اخلاقی نبود، اما به مرور زمان برای هوش اجتماعی ابعاد اخلاقی در نظر گرفته شد. هوارد گاردنر نظریه هوش‌های چندگانه را در سال ۱۹۸۳ مطرح کرد که به سرعت به نظریه‌ای عمومی تبدیل شد. گاردنر در این نظریه هفت هوش متمایز را تفکیک کرد که عبارت بودند از هوش‌های کلامی-زبانی، منطقی-ریاضی،

فضایی، موسیقایی، حرکتی، درون فردی و برون فردی. او حدود پنج سال بعد هوش هشتم را با نام هوش طبیعت‌گرایانه به نظریه اضافه کرد (Armstrong, 2009: 6-7). از نظر استرنبرگ هر هوشی در مغز مرکز و الگوی فعالیت خود را دارد (-Sternberg & O'Hara, 2000:613). گاردنر نیز هر هوش را دارای جایگاه ویژه خود می‌داند، اما معتقد است از منظر فرایندهای یادگیری همه هوش‌ها مکمل یکدیگر و به شدت به هم وابسته‌اند (Kihlstrom & Cantor 2000, 364). نکته قابل توجه در نظریه هوش‌های چندگانه گاردنر این است که او از این دفاع کرده است که در آینده ممکن است دیگر جنبه‌های هوش کشف شوند و از این رو هوش‌های چندگانه منحصر در این چند مورد نیستند. با این که گاردنر در میان هوش‌های چندگانه از هوش اخلاقی سخن نگفته است، اما این تصور نادرستی است که گمان کنیم او به مسئله هوش اخلاقی اهمیت نداده است یا این که نظریه گاردنر راه را برای تحقیقات بیشتر در زمینه هوش‌های دیگر از جمله هوش اخلاقی بسته است. گاردنر خود از تعریف هوش وجودی یا فلسفی سخن گفته است که مشتمل بر هوش‌های معنوی، هیجانی، دینی و اخلاقی می‌شود (Gardner 1999, 76).

از میان هوش‌های هفت‌گانه گاردنر هوش‌های درون فردی و برون فردی ارتباط بیش‌تری با هوش اخلاقی دارند (Clarken, 2009: 2). علی‌رغم این شباهت، هوش اخلاقی با هوش‌های درون فردی و برون فردی متفاوت است. برخی متفکران معتقدند هوش‌های درون فردی و برون فردی در نظریه گاردنر بسیار اجتماع‌گرا هستند، و برخی روان‌شناسان این دو هوش را دارای مشخصه‌های هوش اجتماعی می‌دانند (Kihlstrom & Cantor 2000, 364-365). هوش اخلاقی با هوش هیجانی و هوش اجتماعی نیز تفاوت دارد. مهم‌ترین تفاوت هوش اخلاقی با این هوش‌ها این است که هوش اخلاقی ارزش‌محور است اما هوش‌های دیگر مستقل از ارزش هستند. این در حالیست که برای مثال هوش هیجانی و برون فردی مشتمل بر قابلیت‌های اخلاقی مشترک با هوش اخلاقی -از جمله همدلی و مانند آن‌ها- می‌شوند. چنان‌که گفته شد، هوش اخلاقی با هوش معنوی نیز دارای اشتراکاتی است؛ در نظریه زوهر و مارشال هوش معنوی مشتمل بر برخی کیفیت‌های اخلاقی از جمله داشتن ارزش و بصیرت نیز می‌شود، (Zohar & Marshall, 2001). هم‌چنین در دیدگاه ایمونز هوش معنوی مشتمل بر برخی مولفه‌های اخلاقی از جمله شفقت، فروتنی، و رفتار فضیلت‌مندانه است (Emmons, 2000).

از جمله نقاط مشترک میان هوش اجتماعی و هوش اخلاقی این است که در هر دو مورد به فایده شناختی و عملی هوش برای دیگران تاکید می‌شود. در واقع می‌توان هوش اخلاقی را جزء سازنده هوش اجتماعی دانست.

یکی دیگر از هوش‌هایی که با هوش اخلاقی مرتبط دانسته می‌شود هوش هیجانی است. در گذشته هیجانات سرکوب یا انکار می‌شدند و به مثابه اموری در تضاد با عقل مورد بی‌توجهی قرار می‌گرفتند؛ اما امروزه در زندگی فردی و اجتماعی و تربیت اخلاقی مورد توجه قرار گرفته‌اند. (Tiberius, 2015: 70) در میان تعاریف متعدد موجود می‌توان گفت: هوش هیجانی عبارت است از «توانایی درک و بروز هیجان، شبیه‌سازی هیجان در ذهن، فهمیدن و استدلال کردن برای هیجان، و تنظیم هیجان در خود و دیگران» (Mayer & Salovey 1997, 27). ممکن است در نگاه اول این‌طور به نظر برسد که هوش هیجانی تاکید کمتری بر اخلاق دارد. همچنان که نوسبام می‌گوید هیجان ما نسبت به یک شیء صرفاً مرتبط با خود آن چیز نیست بلکه بستگی به نگرش ما به آن موضوع دارد (Nussbaum 2001, 28) و نحوه نگرش ما به امور تحت تاثیر اخلاقیات قرار دارد. بنابراین اخلاق در هوش هیجانی نقش مهمی ایفا می‌کند.

ممکن است این پرسش مطرح شود که در صورت اهمیت امور اخلاقی برای گاردنر، چرا وی از یک هوش اخلاقی مستقل سخن نگفته است؟ پاسخ این است که تکیه گاردنر بر همبستگی درونی همه هوش‌ها در زمینه امور فرهنگی، دینی و اخلاقی است. در واقع ساختار کلی شخص، توانایی‌های شناختی، قدرت اراده و انگیزش فرد به کار می‌آید تا نگرش اخلاقی و عمل اخلاقی در فرد شکل بگیرد. از این رو گاردنر در ادامه تحقیقات خود تعریف اصلاح‌شده‌ای از هوش ارائه کرد که در آن به مسئله اراده و فرهنگ توجه ویژه‌ای کرده. او می‌گوید: «هوش یک ظرفیت جسمی-روان‌شناختی برای پردازش اطلاعات است که می‌تواند در یک زمینه فرهنگی فعال شود تا مشکلات را حل کند تا محصولاتی به‌وجود بیاورد که در یک فرهنگ دارای ارزش هستند» (Gardner 1999, 33-34). گاردنر به این وسیله مفهوم هوش را وارد سیاق متفاوتی کرد؛ هوش یک توانایی نیست بلکه یک ظرفیت یا توانایی بالقوه است که ممکن است فعال بشود یا نشود؛ بنابراین، ما می‌توانیم مبتنی بر انگیزش، میل، نیازها، ارزش‌ها و فرهنگ، آن را بیاموزیم.

چنانچه ملاحظه می‌شود نسبت و ارتباط هوش اخلاقی با دیگر انواع هوش چندان روشن نیست و عمده صاحب‌نظران این حوزه اظهار نظر روشن و دقیقی در

این باره نداشته‌اند. در ادامه بحث درباره چستی هوش اخلاقی و نسبت آن با سایر انواع هوش به نحو دقیق‌تر سخن گفته خواهد شد.

### ۳. مفهوم هوش اخلاقی

هوش اخلاقی اصطلاحی نوپدید است که کمتر از سایر هوش‌های دیگر مورد بررسی قرار گرفته است، اما چنان‌که رابرت کولز معتقد است ظرفیت بالایی برای بهبود فهم ما از یادگیری و رفتار دارد (Coles, 1997). هوش اخلاقی اشاره به توانایی بهره‌گیری از اصول اخلاقی برای اهداف، ارزش‌ها و افعال دارد (Clarken, 2009: 2). هوش اخلاقی به این حقیقت اشاره دارد که ما به صورت ذاتی اخلاقی یا غیراخلاقی به دنیا نمی‌آییم، بلکه خوب بودن یا بد بودن اکتسابی است (بدری گرگری، ۱۳۹۴: ۲). مدل‌های هوش اخلاقی معمولاً بر پرورش چند فضیلت بنیادین تأکید می‌کنند. کلارکن، از جمله محققان حوزه هوش اخلاقی، از سه اصل اخلاقی صدق، عشق و انصاف نام می‌برد و معتقد است این سه اصل دربرگیرنده تمامی فضیلت‌ها و شایستگی‌های اخلاقی مطرح شده در سایر مدل‌های هوش اخلاقی از جمله مدل لنینک و کیل و بربا (که موضوع مقاله حاضرند) هستند. او فضیلت‌های هفت‌گانه بربا و اصول چهارگانه لنینک و کیل را در زیر یکی از این سه فضیلت قرار می‌دهد (Clarken, 2009: 6).

در این جا پس از بررسی اجمالی هوش اخلاقی و ارتباط آن با برخی سایر انواع هوش به بررسی تطبیقی دو مدل مطرح هوش اخلاقی پرداخته می‌شود.

### ۴. مدل‌های هوش اخلاقی

اگرچه در سال‌های اخیر در مورد هوش اخلاقی زیاد سخن گفته شده است، اما در واقع، می‌توان از دو مدل مطرح در این حوزه نام برد که سایر آثار بدان‌ها ارجاع بیشتری دارند. یکی مدل دوگ لنینک و فرد کیل و دیگری مدل میشل بربا. در ادامه این مقاله این دو مدل مورد بررسی قرار می‌گیرد. در زمینه هوش اخلاقی این دو مدل در متون علمی به زبان فارسی بیشترین ارجاعات را به خود اختصاص می‌دهند. در این بین کتاب هوش اخلاقی نوشته میشل بربا با وجود این‌که خود یک کتاب آکادمیک به حساب نمی‌آید، اما موضوع مقالات علمی- پژوهشی به زبان فارسی و انگلیسی درباره هوش به نحو عام و

هوش اخلاقی به نحو خاص قرار گرفته است.<sup>۱</sup> هم‌چنین پرسش‌نامه‌های متعددی برای سنجش میزان هوش اخلاقی در کودکان و نیز بزرگسالان تدوین شده که محور اصلی اکثر آن پرسش‌نامه‌ها فضیلت‌های هفت‌گانه برپا است.<sup>۲</sup> این امر تا حدی است که برخی پژوهش‌گران عملاً هوش اخلاقی را برابر با نظریه برپا می‌دانند و در پژوهش‌های خود اعتبار این نظریه را مفروض گرفته‌اند. همین امر در خصوص مدل لنینک و کیل نیز صادق است. نظریه آنان، به ویژه در بررسی نقش هوش اخلاقی در فرهنگ سازمانی و روابط اجتماعی مورد توجه پژوهشگران بوده است و در مقالات متعدد به زبان فارسی ارجاعات فراوانی به کتاب آنان به چشم می‌خورد. در مجموع، به ندرت می‌توان اثری پژوهشی به زبان فارسی درباره هوش اخلاق یافت که مستقیماً و/یا غیرمستقیماً اشاره‌ای به این دو مدل نداشته باشد. از این رو، این مقاله می‌کوشد پس از بررسی هر یک از این دو نظریه و بررسی شباهت‌ها و تفاوت‌های آن‌ها به نقد آن‌ها و بیان کاستی‌هایشان پردازد.

#### ۱.۴ دوگ لنینک و فرد کیل

در سال ۲۰۰۵ دوگ لنینک و فرد کیل در کتاب هوش اخلاقی مدل ابداعی خود برای بهره‌گیری از هوش اخلاقی برای رهبری سازمانی را مطرح کردند (Lennick & Keil: 2005). کتاب هوش اخلاقی لنینک و کیل دارای سه بخش است. بخش اول کتاب به تعریف هوش اخلاقی می‌پردازد و به این مسئله توجه می‌کند که ما چگونه می‌توانیم اصول‌مان را با اهداف و کردارمان هماهنگ کنیم. بخش دوم به نحو جزئی به بحث درباره اصول چهارگانه هوش اخلاقی می‌پردازد. در بخش سوم به این مسئله می‌پردازد که رهبران حوزه کسب و کار چه‌گونه می‌توانند با استفاده از این چهار اصل کلیدی یک سازمان اخلاقی بیافرینند.

از نظر لنینک و کیل هوش اخلاقی مکمل مفید و بالقوه‌ای برای دیگر صورت‌های هوش، به ویژه هوش هیجانی، هوش فنی و هوش اجتماعی است. آنان در بخش‌هایی از کتاب از ارتباط و تاثیر متقابل هوش اخلاقی و هوش‌های نام‌برده سخن می‌گویند. برای مثال یکی از شباهت‌های هوش اخلاقی با هوش اجتماعی و هوش هیجانی این است که تاثیر کارهای ما بر دیگران در هر سه هوش نقش کلیدی دارد.

لنینک و کیل اخلاق را امری فطری و ذاتی در انسان می‌دانند. آنان در کتاب خود با اشاره به مطالعات اخیر در حوزه عصب‌شناسی شواهد محکمی فراهم می‌کنند تا نشان دهند که ما در حقیقت برای اخلاقی بودن به دنیا می‌آییم. گویی این‌که در زمان تولد ما برایمان



ساختاری اخلاقی طرح ریزی شده است. از نظر آنان اخلاقی بودن، از این منظر، مانند سخن گفتن است. ما با استعداد زبان آموزی به دنیا می‌آییم و اگر در معرض آموزش قرار بگیریم زبان را می‌آموزیم و سخن می‌گوییم. یادگیری یک زبان هم مستلزم داشتن سرشت یادگیری زبان است و هم مستلزم پرورش آن توسط دیگر افرادی است که در کنار ما سخن می‌گویند. به عبارت دیگر، ما زاده شده‌ایم تا اخلاقی باشیم، درست همان‌طور که زاده شده‌ایم تا ناطق باشیم. ما به دنیا آمده‌ایم تا سخن بگوییم و قطب‌نمای اخلاقی‌مان را توسعه دهیم. بنابراین، هوش اخلاقی ما در سالهای اولیه توسط خانواده یا کسانی که مراقبان هستند پرورش می‌یابد (Lennick & Keil, 2005: 35).

با وجود این، شایستگی اخلاقی می‌تواند در طول عمر افزایش یابد. هوش اخلاقی ما را از طریق تحلیل اخلاقیات هدایت می‌کند و به ما یاد می‌دهد که اخلاق آرمانی چیست و کمک می‌کند مهارت‌هایی را بدست بیاوریم که برای گسترش و پشتیبانی از اصول اخلاقی‌مان ضروری‌اند. شایستگی اخلاقی خود را در رفتار نشان می‌دهد. وقتی که این رفتار اخلاقی در محیط وجود داشته باشد سازمان‌ها می‌توانند محیطی را خلق کنند که یکپارچگی، مسئولیت‌پذیری، شفقت و بخشایش در آن وجود دارد. اینجا نقطه شروع لنیک و کیل برای تبیین هوش اخلاقی است.

از نظر لنیک و کیل هوش اخلاقی عبارت است از ظرفیت ذهنی ما برای تعیین این‌که اصول انسانی جهان‌شمول چگونه باید برای ارزش‌ها، اهداف و اعمال شخصی ما به کار گرفته شود. اصولی از قبیل یکپارچگی، مسئولیت‌پذیری، شفقت و بخشایش. این‌ها چهار مولفه اصلی هوش اخلاقی‌اند. لنیک و کیل این چهار مولفه را اصول چهارگانه جهان‌شمول هوش اخلاقی می‌نامند. یکپارچگی عبارت است از انجام دادن چیزی که درست است نه فقط برای من بلکه برای دیگران؛ مسئولیت‌پذیری یعنی مسئول بودن برای اعمال و نتایج اعمال خود (حتی اگر آن نتایج ناخواسته باشند)؛ شفقت یعنی مراقبت از دیگران (به وجود آوردن حال و هوایی که مردم مراقب دیگران باشند و به آن‌ها کمک کنند، چه زمانی که از آن‌ها درخواست می‌شود و چه زمانی که درخواست نمی‌شود)؛ و نهایتاً بخشایش عبارت است از مدارا با اشتباهات و نقص‌های خود و دیگران (که به معنای پایین آوردن استانداردها نیست)، و هم چنین مدارا و پذیرش دیدگاه‌ها و شیوه‌های دیگران زمانی که با ما تفاوت دارند (که این به معنای ضعف در باورهای ما نیست).

حال باید به این مسئله پردازیم که لنیک و کیل چگونه از این چهار اصل استفاده می‌کنند تا به رشد و پرورش هوش اخلاقی کمک کنند. آنان از چند گام برای رهبری منطبق با هوش اخلاقی سخن می‌گویند.

الف) رهبری موثر دیگران با مدیریت موثر خود آغاز می‌شود.

ب) مدیریت موثر خود با خودآگاهی آغاز می‌شود و به زیستن در هماهنگی می‌انجامد.

پ) زندگی در هماهنگی مربوط به همطراز کردن خود واقعی (باور، هیجان و عمل) با اهداف فردی و سازمانی و آرمان‌هایی است که در قطب‌نمای اخلاقی مان (اصول، ارزش‌ها و باورها) بازنمایی می‌شود (Lennick & Keil, 2005: 37).

به عبارت دیگر، رهبری موثر با خود آگاهی آغاز می‌شود. در خودآگاهی به سوال‌هایی از این قبیل پاسخ می‌دهیم که من آرمانی کیست؟ من واقعی کیست؟ اهداف من چیست؟ خلاءهای من چیست؟ چه چیزهایی را باید یاد بگیرم و چه رفتارهایی را باید تغییر دهم؟ در این جا شناخت من واقعی و من آرمانی اهمیت می‌یابد. زیرا من پس از شناخت من واقعی خواهم کوشید با بهره‌گیری از هوش اخلاقی خود آرمانی‌ام را مطابق با اصول چهارگانه هوش اخلاقی قرار دهم و از سوی دیگر مطابق با شایستگی‌های مرتبط با هوش اخلاقی در مسیری گام بردارم که مرا از خود واقعی‌ام به خود آرمانی‌ام برساند. لنیک و کیل برای تبیین بهتر این موضوع از تمثیل قطب‌نمای اخلاقی سخن می‌گویند که برای روشن‌تر شدن این امر لازم است روند مورد نظر آنان مرور شود.

از نظر لنیک و کیل من واقعی واقعیت فردی تجربه لحظه به لحظه باور، هیجان و عمل (اختیاری و غیراختیاری) است که به طور مداوم در حال تغییر است. واقعیت فردی ما می‌تواند از طریق تجربه قدرت انتخاب شخصی مدیریت شود. اگرچه ما هیجان‌ات و روند بیولوژیکی مان را انتخاب نمی‌کنیم، ولی می‌توانیم انتخاب کنیم که فکر کنیم، به چه چیزی فکر کنیم و چه گونه درباره آن فکر کنیم. همین‌طور می‌توانیم انتخاب کنیم چه انجام بدهیم و چه بگوییم. در این جا ما باید بین واقعیت شخصی و آرمان شخصی مان و اصول چهارگانه هوش اخلاقی ارتباط برقرار کنیم. چهار اصل هوش اخلاقی مشتمل بر چند شایستگی اخلاقی می‌شوند. چهار اصل اخلاقی و شایستگی‌های اخلاقی مرتبط با آن‌ها به شرح زیر است:

یکپارچگی مشتمل بر:

۱. عمل کردن مدام بر پایه اصول، ارزش‌ها و باورها

۲. گفتن حقیقت

۳. ایستادگی برای چیزی که درست است

۴. پایبندی به عهدها

مسئولیت‌پذیری مشتمل است بر:

۵. مسئول بودن در برابر انتخاب‌های فردی

۶. پذیرفتن اشتباه‌ها و شکست‌ها

۷. پذیرفتن مسئولیت برای خدمت به دیگران

شفقت مشتمل است بر:

۸. مراقبت کردن فعالانه از دیگران

بخشایش مشتمل است بر:

۹. نادیده گرفتن اشتباهات خود

۱۰. نادیده گرفتن اشتباهات دیگران (Lennick & Keil, 2005: 61).

بهبود بخشیدن شایستگی‌های اخلاقی منجر به استفاده بهتر از هوش اخلاقی می‌شود. با آگاه بودن از خود آرمانی و خود حقیقی می‌توانیم از خود پرسیم آیا ارزش‌های شخصی من در هماهنگی با اصول اخلاقی است یا در تضاد با آن‌ها؟ اگر آری، من یک قطب‌نمای اخلاقی دارم. اگر خیر، باید ارزش‌های خود را مجدداً ارزیابی کنم و قطب‌نمای خود را تنظیم کنم. سپس باید این سوال را از خود پرسیم که آیا اهداف من هم‌تراز با قطب‌نمای اخلاقی من هست؟ اگر نیست باید کردارهای خود را تغییر دهیم، که این امر مستلزم تغییر دادن باورهای من است.

لنیک و کیل نگاهی واقع‌گرایانه به اخلاق دارند و تصریح می‌کنند که ما نمی‌توانیم اصول اخلاقی را انتخاب کنیم، آن اصول مستقل از پذیرش ما وجود دارند. ما هیجان‌ات خود را نیز نمی‌توانیم انتخاب کنیم. چیزهایی که ما می‌توانیم انتخاب کنیم اهداف، باورها و اعمال ما هستند. اگر لازم باشد باید همه یا برخی از آن‌ها را تغییر دهیم تا تناسب بهتری با اصول اخلاقی پیدا کنند. بنابراین می‌توان ملاحظه کرد که بنابر نظر لنیک و کیل هوش اخلاقی باید در میان آرمان‌های فرد دیده شود. ارزش‌های اخلاقی در کنار دیگر

ارزش‌های شخصی، حرفه‌ای و... مانند تار و پود یک پارچه در هم تنیده شده‌اند. یکی از توانایی‌هایی که در این زمینه موثر است عبارت است از زیستن در هماهنگی (living in alignment) زیستن در هماهنگی چیزی است که لنینک و کیل آن را توانایی ارتباط برقرارکردن میان ارزش‌ها و باورهایمان با اهدافمان و سپس کردارمان می‌نامند.

لنینک و کیل در کنار هوش اخلاقی از سه هوش دیگر نیز نام می‌برند: هوش شناختی (cognitive)، فنی (technical) و هیجانی (emotional) که چهار هوش ضروری در رهبری سازمانی هستند. لنینک و کیل بر نقش هوش هیجانی بر عملکرد بهتر هوش اخلاقی تأکید ویژه‌ای دارند. از نظر آنان ما بر اساس قطب نمای اخلاقی‌مان معمولاً می‌دانیم کار درست چیست. اما پرسش اینجاست که چرا بسیاری از مواقع عمل درست را انجام نمی‌دهیم؟ یکی از عوامل، دخالت هیجان‌هاست. با این رویکرد، در مدل لنینک و کیل، برای عملکرد بهتر هوش اخلاقی نیازمند مجموعه‌ای از شایستگی‌های هوش هیجانی هستیم.

اهمیت شایستگی‌های هیجانی در نگاه لنینک و کیل به اندازه ایست که آنان عمل کردن توانمند شایستگی‌های اخلاقی و هیجانی را لازمه توانمند شدن انسان‌ها برای به کارگیری عمیق اصول جهان‌شمول اخلاقی و به دست آوردن هوش اخلاقی بالاتر ضروری می‌دانند (Lennick & Keil, 2005: 135). مهارت‌های هیجانی به ما کمک می‌کنند تا با ارزش‌هایمان متصل بمانیم. در تلقی آنان شایستگی‌های هیجانی ضرورتاً جنبه اخلاقی ندارند، اما برای بهره‌مندی از هوش اخلاقی بالاتر ضروری‌اند (Lennick & Keil, 2005:135). در ادامه به بررسی شایستگی‌های هیجانی از دیدگاه لنینک و کیل می‌پردازیم.

خودآگاهی: نخستین شایستگی هیجانی که لنینک و کیل از آن نام می‌برند خودآگاهی (self-awareness) است. خودآگاهی در نگاه لنینک و کیل متشکل از مثلث تجربی باورها، هیجانات و کردارهاست. ما انسان‌ها در هر حالتی در حال فکر کردن، احساس کردن و عمل کردن هستیم. به عقیده آنان نقش و اهمیت هیجانات کمتر از دو مورد دیگر نیست؛ این در حالی است که برخی متفکران اهمیت هیجانات را کمتر از دو مورد دیگر می‌دانند (Lennick & Keil, 2005:136). در واقع خودآگاهی، آگاهی از مثلث باورها، هیجانات و کردارهاست که به ما قدرت شناخت و کنترل بر خود می‌دهد (Lennick & Keil, 2005:138)، از این رو در زمان تصمیم‌گیری اخلاقی داشتن خودآگاهی ضروری است (Lennick & Keil, 2005:139). در این‌جا فهم باورهای خود از اهمیت بالایی

برخوردار می‌شود؛ زیرا ما باید باورهایمان را بشناسیم تا تاثیرات هیجانی و جسمانی خود را نشان دهیم و مدیریت کنیم. ما قدرت انتخاب باورهایمان را داریم (Lennick & Keil, 2005:141).

تاثیرگذاری فردی: تاثیرگذاری فردی (personal effectiveness) شامل آن دسته از مهارت‌هایی است که ما استفاده می‌کنیم تا در مواجهه با هیجانات قوی درست عمل کنیم. این مهارت شامل تغییر باورهای متناقض، تلاش برای درست عمل کردن در شرایط سخت، مراقبت از خود برای مدیریت بر استرس و ... است (Lennick & Keil, 2005:141).

«انتخاب اینکه به چه چیزی فکر کنیم» یک مهارت مرتبط با تاثیرگذاری فردی است. این مهارت به جایگزین کردن «خودگویی منفی» با «خودگویی مثبت» اشاره دارد. منفی فکر کردن ما را به شکست می‌کشاند، بنابراین باید به سمت باورهای مثبت حرکت کرد. در نگاه لنیک و کیل ما می‌توانیم خودگویی خود را تغییر دهیم. زمانی که باورهای درونی خود را از منفی به مثبت تغییر دهیم، هر ناخرسندی عاطفی یا جسمی که معمولاً احساس می‌کنیم از بین می‌رود یا کاسته می‌شود (Lennick & Keil, 2005:142).

«خویشتن‌داری» مهارت هیجانی دیگری است که در تاثیرگذاری درون‌فردی از اهمیت برخوردار است. عدم خویشتن‌داری ناشی از عدم کنترل بر هیجانات است. ما باید بدانیم چه زمانی نباید به واکنش‌های هیجانی خود اعتماد کنیم (Lennick & Keil, 2005: 142). لنیک و کیل معتقداند ما به «پرورش سلامت هیجانی» نیاز داریم. ما نمیتوانیم انتظار داشته باشیم با نیازهای اخلاقی خود هماهنگ باشیم درحالی‌که مخزن هیجانی‌مان خالی است. برقراری تعادل، شارژ کردن باتری و مدیریت هیجانات از راه‌های پرورش سلامت هیجانی است (Lennick & Keil, 2005:143-7).

تاثیرگذاری برون‌فردی: تاثیرگذاری برون‌فردی (inter-personal effectiveness) یعنی برای تاثیرگذاری بر افراد باید جهان‌های هیجانی پیچیده دیگر انسان‌ها را درک کنیم و با آنها به گونه‌ای تعامل داشته باشیم که مطابق نیازهای آنان باشد. (Lennick & Keil, 2005:147) یکی از مهارت‌های تاثیرگذاری برون‌فردی «همدلی» است. در تلقی لنیک و کیل همدلی یک حالت ذهنی است که شما در آن یک موقعیت چالش‌برانگیز را از دریچه چشمان شخص دیگر می‌بیند. درست مانند این‌که شما با استفاده از یک گوشی مجازی هیجان فرد دیگر را دقیقاً تجربه کنید (Lennick & Keil, 2005:148). لنیک و کیل همدلی را برای شایستگی اخلاقی ضروری می‌دانند، زیرا همدلی هیجانات مخربی را خنثی می‌کند که

ممکن است زیستن در هماهنگی را تخریب کنند (Lennick & Keil, 2005:148). در واقع همدلی چشم‌انداز ما را توسعه می‌دهد، به نحوی که دربرگیرنده احساسات ما و احساسات دیگران بشود. ما این تفاوت را درک می‌کنیم و همدلی این امکان را به ما می‌دهد که در موقعیت‌های دشوار زیستن در هماهنگی را در خود گسترش دهیم (Lennick & Keil, 2005:149). همدلی بخشایش و شفقت را فعال می‌کند. اگر ما بفهمیم فردی چگونه احساس می‌کند می‌توانیم درک کنیم چرا به شیوه‌ای خاص عمل می‌کند. با چنین درکی بهتر می‌توانیم اشتباهاتشان را ببخشیم و به آنان کمک کنیم تا به خواسته‌هایشان برسند (Lennick & Keil, 2005:149).

لنیک و کیل تذکر می‌دهند که همدلی ممکن است به نوعی شفقت نابه‌جا منجر شود، زیرا همدلی معمولاً ما را به سمت کمک کردن به دیگران می‌کشاند. از این رو، آنان میان درک کردن دنیای دیگران و کنترل شدن توسط نیازها و اعمال دیگران تمایز می‌گذارند (Lennick & Keil, 2005:149). برای به دست آوردن این مهارت به شنیدن نیاز داریم. شنیدن (listening) با گوش دادن (hearing) متفاوت است و مبتنی بر نوعی فعال بودن است. شنیدن فعالانه در نگاه لنیک و کیل برای شایستگی اخلاقی ضروری است. این مهارت مستلزم احترام قائل شدن برای ارزش‌ها، باورها، اهداف و هیجان‌ها دیگران است. شنیدن به این شیوه کمک می‌کند شما در هماهنگی زیست کنید و هم به زیستن در هماهنگی دیگران کمک کنید.

مهارت دیگری که لنیک و کیل در این رابطه از آن نام می‌برند «احترام» است. آنان احترام را صرفاً در ارتباط با دیگر انسان‌ها به کار می‌برند و از عبارت «احترام به دیگران» نام می‌برند. فقدان احترام از نظر آنان ناشی از ناتوانی در درک این نکته است که هر یک از ما فقط بخشی از چیزی که درست یا واقعی است را می‌بینیم و تصور می‌کنیم که همه واقعیت را می‌دانیم. احترام از نگاه آنان زمانی به وجود می‌آید که ما درک کنیم حقیقت رنگ‌های متفاوتی دارد و ما همه آن‌ها را نمی‌بینیم. وقتی بفهمیم نگاهمان محدود است برای کسانی که با ما مخالف‌اند احترام قائل می‌شویم، زیرا می‌دانیم دیدگاه آن‌ها مبتنی بر آن چیزی است که از چشم ما پنهان است. در این تلقی، احترام از معتبر دانستن خود آرمانی دیگران به وجود می‌آید. وقتی به کسی می‌گوییم برای او احترام قائلیم منظور واقعی‌مان این است که با دیدگاه‌های آن فرد ارتباط برقرار کرده‌ایم. با احترام گذاشتن به دیگران با خود آرمانی‌شان ارتباط برقرار می‌کنیم، ارتباط مثبتی که فارغ از داوری‌های ما درباره

دیدگاه‌ها و اعمال اکنون آن‌هاست. این نوع احترام زمینه ساز کار کردن مطلوب در کنار یک‌دیگر است (Lennick & Keil, 2005:151-2).

در مجموع، لنینک و کیل مدلی ارائه کرده‌اند که تفکر و عمل اخلاقی را به یک‌دیگر پیوند می‌دهد. در این مدل، هوش اخلاقی از یک قابلیت ذهنی شروع می‌شود و در نهایت ما را به یک هماهنگی درونی کامل می‌رساند. لنینک و کیل از یک قطب‌نمای اخلاقی سخن می‌گویند. قطب‌نمای اخلاقی نوعی تفکر تربیت‌شده خودکار است که در تصمیم‌گیری‌های اخلاقی به کار می‌آید. زمانی که قطب‌نمای اخلاقی در فرد شکل بگیرد تفکر و عمل اخلاقی با یک‌دیگر پیوند می‌یابند؛ تفکر اخلاقی به نحو درست کار می‌کند و عمل اخلاقی رخ می‌دهد. تفکر اخلاقی در قطب‌نمای اخلاقی نوعی تفکر شهودی است که به نحو خودکار انجام می‌شود نه از طریق تفکر استدلالی و صورت‌بندی مقدمات برای رسیدن به نتیجه. در واقع فرد می‌کوشد با خودآگاهی کامل ارزش‌ها، اهداف و اعمال خود را با اصول اخلاقی جهان‌شمول هماهنگ کند. این یکپارچگی در ساحت‌های مختلف فرد مستلزم تفکر آگاهانه است اما زمانی که تکمیل می‌شود و به قطب‌نمای اخلاقی منجر می‌شود به صورت خودکار و حتی غیرآگاهانه عمل می‌کند. از سوی دیگر هوش اخلاقی به این علت که از بعد عملی نیز برخوردار است الزاماً به عمل اخلاقی می‌انجامد. این عبارت است از پیوند تفکر اخلاقی و عمل اخلاقی.

## ۲.۴ میشل بُربا

یکی دیگر از پیشگامان هوش اخلاقی خانم میشل بُربا است. وی به عنوان یک متخصص تعلیم و تربیت، بدون تکیه بر مدل‌های اخلاقی، اندرز دادن یا فلسفه انتزاعی، راه جدیدی را برای درک، ارزیابی و ایجاد هوش اخلاقی مطرح ساخته است. بُربا در کتاب خود با عنوان کلیدهای پرورش هوش اخلاقی در کودکان و نوجوانان از دغدغه خود برای رفع بحران اخلاق در قرن معاصر سخن می‌گوید. از نظر او روان‌شناسان و متخصصانی هم‌چون ژان پیاژه، لارنس کهلبرگ، ویلیام کیل پاتریک، دانیل گلمن، هوارد گاردنر، ویلیام بنت و... در امر چگونگی تعلیم و تربیت فرزندان تلاش‌های بسیاری کرده‌اند اما با وجود این تلاش‌ها بحران‌های اخلاقی کماکان باقی است. وی دلیل عمده آن را مربوط به جایگاه و اهمیت ثانویه‌ای می‌داند که خانواده به اخلاق (نیاز به خوبی) در برابر دیگر اهداف و نیازهای فرزندان می‌دهد. در این میان بُربا راه حل را پرورش هوش اخلاقی فرزندان و

همچنین تربیت خانواده‌های نیرومندی می‌داند تا آن‌ها بتوانند در شکل‌دهی به شخصیت و سرنوشت اخلاقی فرزندان خود به درستی عمل کنند. در این‌جا به طور مختصر به تعریف هوش اخلاقی از منظر بربا و روش پرورش آن و در ادامه به ذکر چند نکته و تمرین در مسیر عملیاتی ساختن این هوش توسط والدین پرداخته می‌شود.

تعریف بربا از هوش اخلاقی عبارت است از توانایی تشخیص درست از نادرست؛ یعنی داشتن اعتقادات اخلاقی محکم و عمل کردن بر طبق آن‌ها به گونه‌ای که شخص رفتاری درست و محترمانه داشته باشد (بربا، ۱۳۹۵: ۱۵). بربا در زمینه پرورش هوش اخلاقی رویکردی فضیلت‌گرایانه دارد. در واقع او ساختار هوش اخلاقی را متشکل از هفت فضیلت همدلی (احساس و درک علایق و نگرانی‌های دیگران)، وجدان (شناخت رفتار درست و شایسته و عمل بر مبنای آن)، خویشتنداری (تنظیم افکار و کارها به طوری که هر فشاری را از درون و بیرون متوقف کند و فرد آن‌گونه رفتار کند که می‌داند و احساس می‌کند درست است)، احترام (با ادب و توجه با دیگران رفتار کردن و نشان دادن اینکه برای افراد ارزش قائل است)، مهربانی (ابراز علاقه و توجه به بهروزی و احساسات دیگران)، بردباری (احترام به شان و حقوق همه افراد، حتی آن‌هایی که باورها و رفتارهایشان با شما تفاوت دارد) و انصاف (رفتار و عمل خالی از تعصب و منصفانه داشتن) می‌داند. از نظر وی، سه اصل اول همدلی، وجدان و خویشتنداری هسته اصلی هوش اخلاقی را نشان می‌دهند (بهشتی‌فر و محمدریعی، ۱۳۹۱).

از نظر بربا، این هفت فضیلت به کودکان کمک می‌کند هنگام مواجهه با فشارها و چالش‌های اخلاقی گریزناپذیر در زندگی از آن‌ها عبور کنند. همچنین به آن‌ها جهت‌ی اخلاقی می‌دهد تا در مسیر نیکی باقی بمانند و طبق موازین اخلاقی عمل کنند (بربا، ۱۳۹۵: ۱۷). او معتقد است کودکان بیشتر از هر چیزی به قدرت اخلاقی نیاز دارند تا نه تنها اخلاقی فکر کنند بلکه اخلاقی نیز عمل کنند. وی تقویت هوش اخلاقی را بهترین فرصت برای قرار دادن فرزندان در مسیر درست معرفی می‌کند (بربا، ۱۳۹۵: ۱۴).

در باب اکتسابی و یا ذاتی بودن هوش اخلاقی بربا معتقد است همه کودکان با ظرفیت هوش اخلاقی به دنیا می‌آیند و هوش اخلاقی اکتسابی است. او تأکید می‌کند از زمانی که ویژگی‌های شخصیت یاد گرفته می‌شود، یعنی از یکی دو سالگی، می‌توان پرورش این هوش را در فرزندان شروع کرد. اگر چه در آن سن کودکان توانایی شناخت و بررسی استدلال‌های اخلاقی پیچیده را ندارند اما در همان سن است که مبانی عادت‌های اخلاقی



یاد می‌گیرند (بربا، ۱۳۹۵: ۱۷). در وصف اهمیت خانواده در پرورش این هوش همین بس که بگوییم وی دستیابی به هوش اخلاقی را قطعی نمی‌داند، مگر این که خانواده آگاهانه آن را تقویت کند و خود خانواده تبدیل به سرمشق اخلاقی گردد (بربا، ۱۳۹۵: ۱۷). روش بربا در تقویت هوش اخلاقی عبارت است از آموزش خط‌مشی‌های عملی فرزندپروری به‌منظور تقویت و توسعه اخلاقی کودکان. او بر این باور است که همه کودکان باید طوری رشد کنند که شخصیتی محکم، اذهانی نیرومند و دل‌هایی مراقب داشته باشند.

گفتنی است که وی مانند دیگر متخصصان تعلیم و تربیت یکی از کاربردی‌ترین شیوه‌های تربیتی را سرمشق‌گرایی می‌داند. او اعتقاد دارد والدین نخستین و بزرگترین سرمشق اخلاقی کودکان هستند از این رو به آموزش خانواده‌ها با محوریت هوش اخلاقی می‌پردازد. همان‌گونه که اشاره شد بربا تاکید ویژه‌ای بر اهمیت تربیت خانواده و سبک فرزندپروری دارد، یعنی بربا بر این باور است که خانواده نخستین مدرسه فضیلت‌هاست و والدین، حتی در فرهنگ سمی امروز، تاثیر بسزایی در رشد اخلاقی فرزندان دارند، زیرا آنان نخستین و مهم‌ترین معلمان اخلاقی فرزندان‌شان هستند و همچنین تاکید می‌کند این فرضیه تنها به شرطی قابل اعمال است که والدین بخواهند نفوذ اخلاقی خویش را به کار برند. یکی از نکته‌های قابل تامل در آموزه‌های بربا این است که فرزندان شخصیت مستحکم خود را نه در کلاس‌های درس و نه در سخنرانی‌های ناگهانی بلکه در لحظات آموزنده روزانه و به عبارتی از بودن‌ها بدست می‌آورند.

بنابر آموزه‌های بربا ساختن هوش اخلاقی کودکان به طوری که آن‌ها معنای درست و نادرست را تشخیص دهند و بتوانند به نحوی مثبت به تاثیرات اجتماعی پاسخ دهند فواید بسیاری دارد، از جمله پرورش یافتن شخصیت خوب، قرار دادن کودکان در مسیری درست از طریق آموزش تفکر اخلاقی و عمل اخلاقی به آنان، آموزش مهارت‌های انتقادی زندگی نظیر گره‌گشایی، همدلی و تصمیم‌سازی، ترویج معنایی عمیق از شهروندی و الهام رفتار خوب و زمینه‌سازی برای تبدیل شدن کودکان به افرادی نجیب، دلسوز و محترم (<http://www.micheleborba.org/Pages/10topReasons.htm>).

بربا در آثار خود علاوه بر توضیحات نظری از تکنیک‌ها و تمرین‌های عملی متعددی به منظور آموزش والدین در مسیر پرورش هوش اخلاقی کودکان نیز بهره برده است. به‌طور مثال برای پرورش هر فضیلت چندگام را مطرح می‌سازد که در اینجا به یک نمونه از

آن‌ها اشاره خواهیم کرد و در آخر به چند توصیه و تمرین در مسیر رشد هوش اخلاقی نیز اشاره خواهیم کرد (<http://www.micheleborba.org/Pages/ArtBMI13.htm>).

برای نمونه، وی سه گام برای پرورش احترام و حس توجه و ادب در کودکان برمی‌شمارد که این سه گام عبارتند از:

گام ۱: از طریق سرمشق بودن و آموزش احترام، معنای آن را منتقل کنید.

گام ۲: احترام به بزرگترها را تشویق کنید و جلوی بی ادبی را بگیرید.

گام ۳: بر ادب و خوش رفتاری تأکید کنید- این‌ها مهم هستند.

وی تأکید می‌کند والدین باید به تحسین کردن رفتار اخلاقی در کودکان پردازند تا از این طریق رفتار درست را در آن‌ها تقویت کنند و انگیزه اخلاقی را در آنان تقویت کنند. یکی دیگر از روش‌های مورد استفاده برپا تقویت باورها و به اشتراک گذاشتن آن‌هاست. از دیگر نکات تربیتی که مورد توجه برپاست بهره‌گیری از انضباط به مثابه یک روش اخلاقی است. او از والدین می‌خواهد قاعده طلایی- یعنی هرآنچه برای خود می‌پسندی برای دیگری نیز پسند- را مورد توجه قرار دهند و از کودکان انتظار رفتار اخلاقی داشته باشند. و یا تأکید دارد که کودکان را متوجه تاثیرهای رفتارهایش بکنید. همچنین یکی از روش‌های کلی مورد توجه برپا به چالش کشیدن باورهای نادرست و خرافات است. از مثال‌های وی این است که برخی معتقدند هوش اخلاقی به صورت طبیعی رشد پیدا می‌کند ولی برپا، با وجود این که معتقد است ظرفیت هوش اخلاقی در همه انسان‌ها به صورت طبیعی وجود دارد، رشد اخلاقی را مستلزم تعلیم و تربیت اخلاقی به شیوه درست می‌داند. برپا تذکر می‌دهد که نباید همه مسائل مربوط به رشد کودکان را به زن‌ها مرتبط کرد و نقش تعلیم و تربیت را نادیده گرفت. از نظر برپا شکل‌گیری باورهای اخلاقی منحصر به دوره نوجوانی نیستند و انسان‌ها از دوره کودکی تا بزرگسالی به کسب باورهای اخلاقی می‌پردازند. برپا معتقد است یکی دیگر از باورهای نادرست در زمینه تعلیم و تربیت اخلاقی این است که برخی تصور می‌کنند نقش هم‌سالان بر اخلاقیات کودکان و نوجوانان بیش‌تر از والدین است. از نظر او والدین همواره نقش ویژه بی‌بدیل خود را در تعلیم و تربیت دارند. برخی از والدین تصور می‌کنند کودکانی که آی‌کیوی بالایی دارند در زمینه هوش اخلاقی نیز رشد بالایی خواهند کرد. برپا این باور را به چالش می‌کشد و تأکید می‌کند آی‌کیوی بالا تضمین‌کننده رشد در سایر زمینه‌ها نیست. برپا همچنین تذکر می‌دهد که پرورش اخلاقی کودکان را نباید به دوران مدرسه محدود کرد. در واقع،

رشد اخلاقی از ابتدای تولد آغاز می‌شود و تا سنین بالاتر ادامه می‌یابد. برخی اعتقاد دارند نسل‌های پیشین هوش اخلاقی کودکان را پرورش ندادند، بنابراین والدین امروز نیز نباید این کار را انجام دهند. بر با تاکید می‌کند، که با توجه به شرایط جامعه امروز، والدین باید توجه بیشتری نسبت به پرورش اخلاقی کودکان داشته باشند (<http://www.micheleborba.org/Pages/ArtBMI12.htm>). در اینجا به چند تمرین مهم بر با برای والدین نیز اشاره خواهیم کرد. او به والدین تاکید می‌کند که میزان تاثیر هم‌مدلی نسبت به دیگران را نشان دهید تا کودک خودش اهمیت آن را دریابد. و یا فرصت‌هایی برای کودکان فراهم آورید تا دیدگاه‌ها و زوایای گوناگون را درک کند. همچنین تاکید می‌کند اگر می‌خواهید که کودکان اخلاقی رفتار کنند از آنان رفتارهای اخلاقی را انتظار داشته باشید. و یا از دادن پاداش‌های بی‌رویه در برابر رفتار خوب کودکان بپرهیزید و بگذارید سیستم درویشان به آنان پاداش دهد. گفتنی است که بر با اشاره می‌کند که در برابر رفتارهای بی‌ادبانه کودکان بردباری یا چشم‌پوشی روا مدارید تا مبدا گسترش یابند. همچنین در عین اینکه احساس غرور نسبت به فرهنگ، میراث و هویت خودی را در کودکان پرورش می‌دهید. با بازی‌ها، ادبیات و ابزارها برای کودکان فضایی فراهم کنید که با طیف وسیعی از فرهنگ‌ها آشنا شوند و به تفاوت‌ها و گوناگونی‌ها احترام بگذارند. بر با معتقد است که کودکان را به شرکت در فعالیت‌هایی تشویق کنید که تفاوت‌ها را به رسمیت بشناسند و بردباری را پرورش بدهند. در نهایت بهترین راه برای آموزش هوش اخلاقی به کودکان این است که به آنان یاد دهیم به پیش‌دازند و دیدگاه شخصی خودشان را داشته باشند.

همانگونه که اشاره شد، بر با در مسیر رشد و تربیت اخلاقی تاکید دارد که با ایجاد و تقویت هوش اخلاقی توانایی تشخیص درست از نادرست و نیز عمل کردن بر مبنای آن به دست می‌آید. فرایند تشخیص درست از نادرست و عمل بر مبنای آن از طریق تامل و اندیشیدن حاصل می‌شود. این همان تفکر اخلاقی است که با پرورش فضیلت‌ها به دست می‌آید. بنابراین بر طبق دیدگاه بر با، رشد هوش اخلاقی مستلزم رشد تفکر اخلاقی است. از سوی دیگر، بر با بر عمل بر اساس تشخیص اخلاقی تاکید می‌کند که به معنای وابستگی بُعد نظری و عملی در هوش اخلاقی است. از این رو، در کودکی که به هوش اخلاقی بالایی دست یابد، تفکر اخلاقی به عمل اخلاقی می‌انجامد.

## ۵. تحلیل و مقایسه

دو مدل اصلی هوش اخلاقی که در این مقاله مورد بررسی قرار گرفت مشابهت‌های بسیاری دارند که در این جا به چند مورد از آنها اشاره می‌شود:

۱. یکی از اشتراکات این دو مدل مطلق‌گرایی اخلاقی یا به تعبیر دقیق‌تر جهان‌شمول‌گرایی اخلاقی (moral universalism) است. بر اساس این دیدگاه، ارزش‌های اخلاقی فارغ از فرهنگ، دین، جهت‌گیری جنسی، نژاد و ملیت در تمام زمان‌ها همه مردم را شامل می‌شود. این گونه اخلاق برای تمام انسان‌ها کاربرد دارد و از این نظر وراثی فرهنگ یا مزاج شخصی است. بر اساس این دو مدل، اصول و ارزش‌های اخلاقی وابسته به امور فردی و تفاوت‌های فرهنگی و تابع سلیقه، میل و خواست شخص یا اشخاص نیستند. در واقع، از نظر هر دو مدل، اخلاق جهان‌شمول است نه نسبی (Lennick & Keil, 2005: 61).

۲. از نظر برابری و لیک و کیل هوش اخلاقی صرفاً یک ظرفیت نیست، بلکه مبتنی بر یک اصول معین از پیش تعیین شده جهان‌شمول است. به عبارت دیگر، هوش اخلاقی دست‌کم در سطح اصول اولیه - امری نسبی و تابع زمان و مکان و فرهنگ نیست. هوش اخلاقی در فرد هم‌چون یک راهنمای عمل یا قطب‌نمای اخلاقی عمل خواهد کرد و موجب خواهد شد فرد در زندگی خود مطابق اصول و فضیلت‌های اخلاقی عمل کند. در واقع نقش فضیلت‌ها در این دو مدل در این جا آشکار می‌شود؛ فضیلت‌ها از طریق سازوکارهای معینی در فرد نهادینه و درونی می‌شوند تا به مرور به منش او تبدیل شوند. در این شرایط فرد با تاثیری که فضیلت‌های اخلاقی در او گذاشته‌اند صاحب یک راهنما یا قطب‌نمای حقیقی می‌شود که مسیر درست را به وی نمایان می‌کند.

۳. نکته مشترک دیگر در این دو مدل تأکید بیشتر بر انگیزه اخلاقی به جای معرفت اخلاقی است. با وجود این که هر دو مدل بر ضرورت معرفت اخلاقی و در واقع، شناخت درست از نادرست - تأکید دارند، اما تکیه مهم‌تر آن‌ها بر انگیزه اخلاقی است (Lennick & Keil, 2005: 105). به عبارت دیگر، مطابق این دو مدل، برای رشد هوش اخلاقی تقویت انگیزه اخلاقی به مراتب مهم‌تر و مفیدتر از معرفت اخلاقی است (<http://www.micheleborba.org/Pages/ArtBMI12.htm>).

۴. یکی دیگر از مشابهت‌های این دو مدل تفکیک ساحت‌های نظری و عملی در هوش اخلاقی است. بر اساس این دو مدل، هوش اخلاقی منحصر در آموزه‌های اخلاقی نیست، بلکه رفتار اخلاقی را نیز شامل می‌شود (Lennick & Keil, 2005: 42).

از این رو، در هر دو مدل تاکید شده است که هوش اخلاقی مشتمل بر دانش اخلاقی و عمل اخلاقی؛ یا به تعبیری دیگر، بر دانستن درست و نادرست و عمل بر اساس آن است (بربا، ۱۳۹۵: ۱۷). پس می توان گفت، بر طبق این دو مدل، هوش اخلاقی ترکیبی از ظرفیت های نظری و عملی در انسان است.

۵. دیگر شباهت این دو مدل تکیه کردن بر چند اصل یا فضیلت بنیادی است. هر دو مدل تاکید دارند که چند اصل بنیادی تشکیل دهنده هوش اخلاقی هستند. پس هر دو مدل فائند که هسته ای از چند فضیلت اخلاقی یا چند اصل بنیادی اخلاقی هوش اخلاقی را تشکیل می دهد.

۶. این دو مدل از نظر فضیلت ها یا اصولی که مورد تاکید قرار داده اند نیز دارای شباهت ها و اشتراکاتی هستند. بر اساس تعریف اصطلاحات در این دو مدل - که پیش تر مورد بررسی قرار گرفت - می توان گفت، شفقت در مدل لنینک و کیل تا حدی با همدلی و مهربانی در مدل بربا مرتبط است (این فضیلت ها هر سه متضمن عمل نوع دوستانه اند). البته این یکسانی می تواند محل مناقشه باشد، تا جایی که افرادی مانند پل بلوم شفقت را جایگزین همدلی می دانند و نه مشابه آن (Bloom: 2016). از نظر بلوم همدلی دارای آفاتی است که فرد همدل را دچار آسیب می کند، در حالی که شفقت عاقلانه اثربخشی همدلی را داراست اما آسیب های همدلی را ندارد؛ پس بهتر است به جای همدلی بر شفقت تاکید کنیم. هم چنین، مسئولیت پذیری (در مدل لنینک و کیل) با خویشتن داری و احترام (در مدل بربا) دارای اشتراکاتی هستند؛ مسئولیت پذیر بودن مستلزم خویشتن دار بودن است. هم چنین، احترام به خود و دیگران مساوق با مسئولیت پذیری در برابر خود و دیگران است. از دیگر سو، برخی فضیلت ها که بربا از آن ها نام می برد عیناً در کلان مدل لنینک و کیل مورد اشاره قرار گرفته اند. در واقع، برخی فضیلت های فهرست بربا (مانند همدلی، خویشتن داری و...) نه در اصول چهارگانه بنیادی بلکه در فهرست شایستگی های اخلاقی لنینک و کیل قرار دارند. از این رو، به نظر می رسد، این دو مدل، به رغم اصطلاحات متفاوتی که به کار می گیرند، بر پاره ای موضوعات مشابه توجه دارند و نباید این فضیلت ها و اصول مورد توجه در هر یک از مدل ها را به کلی متفاوت دانست.

۷. یکی دیگر از نقاط مشترک این دو مدل تاکید بر فطری بودن گرایش اخلاقی انسان است. بر اساس این دو مدل انسان با استعداد هوش اخلاقی به دنیا می آید (Lennick & Keil, 2005: 41). در واقع، چنین نیست که انسان با لوح سفید به دنیا بیاید، بلکه دارای

گرایش‌های فطری و / یا ژنتیکی به امور اخلاقی است (بربا، ۱۳۹۵: ۱۷). بیان این نکته ضروری است که فطری بودن گرایش به اخلاق با جهانشمول بودن اصول و فضیلت‌های اخلاقی متفاوت است. بر اساس این دو مدل «گرایش» به اخلاق فطری است اما این گرایش باید در فرایند آموزش تابع اصول جهانشمول و مشترک شود.

۸. از دیگر نقاط اشتراک این دو مدل آموزش‌پذیری اخلاق است. هر دو مدل معتقدند هوش اخلاقی را می‌توان از طریق ساز و کارهای معینی افزایش داد (بربا، ۱۳۹۵: ۱۷). در واقع، انسان با ظرفیت بالقوه هوش اخلاقی به دنیا می‌آید، ولی این ظرفیت قابلیت شکوفاشدن و رشد یافتن دارد (Lennick & Keil, 2005: 39). از این رو، بهتر است با اتخاذ روش‌های موثر تعلیم و تربیت اخلاقی، این هوش را در کودکان افزایش داد.

۹. نقطه اشتراک دیگر این دو مدل تاکید اساسی بر دوره کودکی است. در این دو مدل بر اهمیت ویژه دوره کودکی در رشد هوش اخلاقی تاکید شده است. هر دو مدل بر آن هستند که ریشه‌های هوش اخلاقی در دوره کودکی رشد می‌یابد و تقویت می‌شود و در صورتی که کودک از تربیت و آموزش مناسبی برخوردار باشد از حساسیت اخلاقی بالایی در دوران بزرگسالی برخوردار خواهد شد.

۱۰. از دیگر اشتراکات این دو مدل این است که در هر دوی آنها تاکید روشنی بر سرمشق‌گرایی شده است. در واقع، به انحاء مختلفی، می‌توان تاکید هر دو مدل بر ارائه سرمشق‌ها و اسوه‌های اخلاقی را مشاهده کرد. در تلقی این متفکران، هوش اخلاقی با مدل‌ها، توصیه‌ها و فهرست‌های خوب و بد آموزش داده نمی‌شود، بلکه با نمایش خوبی در افراد خوب عملی می‌شود. بنابراین، هر دو مدل معتقدند برای رشد هوش اخلاقی، به جای توصیه‌های اخلاقی و آموزش مستقیم بایدها و نبایدهای اخلاقی، باید الگوها و سرمشق‌های اخلاقی خود را به کودکان نشان دهیم.

اما با وجود اشتراکات قابل توجه در این دو مدل، چند نقطه افتراق نیز در آنها دیده می‌شود. این تفاوت‌ها گاه ناشی از عدم توجه به یک موضوع است و گاه ناشی از تفاوت در رویکردها و روش‌ها. در ادامه به برخی از مهم‌ترین تفاوت‌های این دو مدل اشاره می‌شود.

۱. از جمله وجوه تفاوت در این دو مدل تفاوت در هدف نهایی آنهاست. هدف نهایی لنیک و کیل استفاده از هوش اخلاقی در رهبری سازمانی و هدف اصلی بربا تقویت هوش اخلاقی در دوره کودکی است. لنیک و کیل با وجود اهمیت قائل شدن برای

دوره کودکی، تمرکز و توجه خود را بر دوره بزرگسالی می‌گذارند. از این رو، بهتر است مدل میشل بربا را بیشتر در قالب یک مدل تعلیم و تربیت ببینیم و مدل لنینک و کیل را در قالب یک مدل خودسازی فردی.

۲. در مدل بربا خانواده از نقشی کلیدی برخوردار است، این در حالی است که لنینک و کیل بیشتر بر خود فرد تاکید دارند. البته این بدان معنا نیست که لنینک و کیل نگاهی سلبی به نقش خانواده در پرورش هوش اخلاقی دارند، بلکه، با توجه به تاکیدشان بر دوره بزرگسالی و رشد فردی، بیشتر بر نقش خود فرد در رشد هوش اخلاقی انگشت می‌نهند.

۳. یکی از نقاط کلیدی در مدل لنینک و کیل تکیه بر خودشناسی به مثابه یکی از پایه‌های رشد هوش اخلاقی است، و این چیزی است که بربا چندان به آن توجه نمی‌کند. البته یکی از علل این تفاوت را می‌توان در این نکته دانست که بربا تاکید اصلی خود را بر آموزش والدین برای تربیت فرزند با هوش اخلاقی بالاتر گذاشته است. از این رو توجه کم‌تری به خودشناسی و خودآگاهی کودک برای رشد اخلاقی دارد. البته بربا در زمینه فضیلت وجدان و همدلی به نقش مهم شناخت باورها و هیجانات در کودک اشاره می‌کند، اما به خلاف لنینک و کیل نقش محوری به شناخت خود نمی‌دهد.

۴. یکی دیگر از تفاوت‌های این دو مدل در این نکته نهفته است که لنینک و کیل تاکید زیادی بر اهمیت هوش‌های دیگر در کنار هوش اخلاقی دارند. این در حالی است که بربا نفاً و اثباتاً تاکید روشنی بر تاثیر سایر هوش‌ها بر هوش اخلاقی ندارد و عمده توجه وی بر خود هوش اخلاقی است. ناگفته نماند که، چنان‌که در ادامه گفته خواهد شد، برخی از فضیلت‌هایی که مدل بربا جزء فضیلت‌های تشکیل‌دهنده هوش اخلاقی‌اند در مدل لنینک و کیل تحت هوش هیجانی طبقه‌بندی می‌شوند.

۵. در این دو مدل برخی فضیلت‌های اخلاقی نقش و جایگاه متفاوتی دارند. از این رو، ممکن است فضیلتی که در مدل بربا سازنده هوش اخلاقی است در مدل لنینک و کیل جزء فضیلت‌های اخلاقی یا اصول تشکیل‌دهنده هوش اخلاقی نباشد. برای مثال، در مدل بربا، همدلی یکی از سه فضیلت اخلاقی اساسی است که هسته اولیه هوش اخلاقی را تشکیل می‌دهند. با وجود این، در مدل لنینک و کیل همدلی یکی از شایستگی‌های مرتبط با هوش هیجانی است که خود الزاماً سویه اخلاقی ندارد، اما برای رشد هوش اخلاقی ضروری است. به همین سان، خویشن‌داری نیز که یکی از سه فضیلت اساسی تشکیل‌دهنده

هسته هوش اخلاقی در مدل بریاست، در مدل لنینک و کیل یک مهارت هیجانی است که در رشد اخلاقی موثر است.

## ۶. نقد

۱. هیچ کدام از این دو مدل تحلیل روشنی از نحوه انتخاب فضیلت‌ها یا اصول اخلاقی بنیادیشان ارائه نمی‌دهند. در واقع، روشن نیست که آیا این دو مدل بر اساس یک روند موجه منطقی به فهرست بنیادیشان رسیده‌اند یا مبتنی بر یافته‌های علمی (برای مثال در حوزه عصب‌شناسی اخلاق) و یا صرفاً بر اساس یک اولویت‌بندی ذهنی. با توجه به این خلأ استناد و تحلیل در این زمینه، این تصور تقویت می‌شود که احتمال سوم به واقعیت نزدیک‌تر باشد. به دیگر سخن، روش آن‌ها را نمی‌توان نه در قالب روش فلسفی موجه دانست و نه در قالب روش علمی یا تجربی.

۲. در این دو مدل انتظارات حداقلی ما برای فهم چیرستی فضیلت‌ها و نیز اخلاق برآورده نمی‌شود. برای خواننده -به ویژه با ذائقه فلسفی- این انتظار وجود دارد که از ابتدا بداند مراد این اندیشمندان از اخلاق و فضیلت‌ها چیست و هر کدام از آنها در چه چهارچوب نظری از این مفاهیم استفاده می‌کنند. اگرچه بر پایه دلالت‌های برآمده از هر دو مدل می‌توان گفت هر دو مدل در قالب نظریه‌های هنجاری فضیلت‌گرایی جای می‌گیرند، اما هیچ کدام به این مسئله اشاره نداشته‌اند. در مجموع انتظار می‌رود این دو مدل درباره مبانی نظری خود توضیح و تبیین بیشتری ارائه دهند.

۳. میشل بریا علاوه بر این‌که تحلیل روشنی از چرایی و چگونگی انتخاب فضیلت‌ها ندارد، در تعریف مفهومی و بیان ارتباط مفهومی فضائل نیز توضیحی ارائه نمی‌دهد. او صرفاً به طور بسیار کوتاه از هر فضیلت تعیین مراد می‌کند. این نقد، با شدت کمتری، به لنینک و کیل نیز وارد است.

۴. از جمله نکاتی که خلأ آن در مدل بریا احساس می‌شود این است که او نسبت به برخی چالش‌ها که در زمینه فضیلت‌های منتخب او وجود دارد موضع‌گیری نمی‌کند. برای مثال بریا تأکید ویژه‌ای بر فضیلت همدلی دارد تا جایی که اولین و اساسی‌ترین فضیلت هوش اخلاقی را همدلی می‌داند. این در حالی است که دوره کنونی نسبت به اثربخشی همدلی موافقت‌ها و مخالفت‌هایی وجود دارد. هم‌چنان‌که پیشتر گفته شد، درباره آثار و نتایج نامطلوب همدلی نیز مباحث جدی مطرح است. از این رو، به نظر می‌رسد، با توجه به



این که نقطه محوری مدل بر با همدلی است، و از سوی دیگر چالش‌های مهمی در این زمینه مطرح است، بهتر است وی نشان دهد درباره انتقادات موجود چه موضعی دارد. این خلأ حتی در کتاب وی با عنوان Unselfie که اختصاصاً به موضوع همدلی مرتبط است (Borba, 2017) نیز مشاهده می‌شود. او در این کتاب نیز فایده‌مندی همدلی را بدون در نظر گرفتن انتقادات موجود مطرح می‌کند و توجهی به آسیب‌های آن (از دید منتقدان) ندارد.

## ۷. نتیجه‌گیری

هوش اخلاقی عبارت است از توانایی شناخت درست از نادرست و توانایی عمل کردن براساس آن، که از وجوه مختلفی با انواع دیگر هوش ارتباط دارد. رشد هوش اخلاقی منجر به رشد تفکر اخلاقی و پیوند تفکر اخلاقی با عمل اخلاقی می‌شود. بر پایه تحلیل چستی هوش اخلاقی، گفته می‌شود که نباید آن را به عنوان بدیلی برای یک/ یا چند هوش دیگر در نظر گرفت بلکه عملکرد آن به موازات سایر هوش‌هاست. چنان‌که در مقاله نشان داده شد، تحلیل و بررسی دو مدل میشل بر با و نیز لنیک و کیل از هوش اخلاقی تشابهات و تفاوت‌هایی را نشان می‌دهد. این دو مدل، از نظر نویسندگان، چند نقد نیز متوجه آن‌ها است. هیچ‌یک از این دو مدل تبیین فلسفی و/ یا علمی روشنی از مبانی خود ارائه ندادند. علاوه بر این، چستی فضائل و چگونگی انتخاب آن‌ها در هر یک از دو مدل مورد سوال است. هم‌چنین تعریف مفهومی و ارتباط مفهومی فضیلت‌های اخلاقی نیز در هر یک از این دو مدل مورد غفلت واقع شده است.

در مجموع، با توجه به انتقادات مطرح شده، دو نکته مهم قابل استخراج است. نخست این که هوش اخلاقی به عنوان شاخه جدیدی از مطالعات نظری و کاربردی در مطالعات میان‌رشته‌ای روان‌شناسی اخلاق، فلسفه اخلاق و تعلیم و تربیت اخلاقی جایگاه مهمی به خود اختصاص داده و شایسته است این شاخه جدید مورد بررسی‌های بیشتر و گسترده‌تری قرار بگیرد. دوم این که، دو مدل هوش اخلاقی که در این مقاله مورد بررسی قرار گرفتند، به رغم نقاط قوتی که دارند، دارای کاستی‌های مهمی هستند. از این رو، طراحی یک مدل جامع از هوش اخلاقی که مبانی آن مبتنی بر تبیین‌های فلسفی موجه باشد و مدعیات آن بر داده‌های علمی و تجربی در حوزه‌های مرتبط مانند عصب‌شناسی اخلاق و روان‌شناسی اخلاق تجربی - تکیه کند ضروری و مفید می‌نماید.

## پی‌نوشت‌ها

۱. دست کم ۴۵ مقاله علمی-پژوهشی در ۷ سال گذشته دقیقاً با موضوع هوش اخلاقی به چاپ رسیده است، که در اغلب آن‌ها کتاب میشل بوربا مورد اشاره قرار گرفته است.
۲. از جمله مقاله «امینی مقدم، یاسمین؛ علی محمد رضایی؛ شاهرخ مکوند حسینی؛ (۱۳۹۷). ساخت و اعتباریابی مقیاس هوش اخلاقی کودکان مبتنی بر نظریه بوربا، فصلنامه اندازه‌گیری تربیتی، ۹ (۳۴) ۲۷-۴۵» و «یعقوبی، ابوالقاسم؛ فتانه فتحی؛ سروه محمدزاده، (۱۳۹۷). فرا تحلیل مطالعات هوش اخلاقی، مطالعات روانشناسی تربیتی، ۱۴ (۳۲)»

## کتابنامه

- امینی مقدم، یاسمین؛ علی محمد رضایی؛ شاهرخ مکوند حسینی (۱۳۹۷). ساخت و اعتباریابی مقیاس هوش اخلاقی کودکان مبتنی بر نظریه بوربا، فصلنامه اندازه‌گیری تربیتی، ۹ (۳۴)، ۲۷-۴۵
- بدری گرگری، رحیم، و زهرا واحدی (۱۳۹۴). تاثیر اجرای برنامه فلسفه برای کودکان بر رشد هوش اخلاقی دانش‌آموزان دختر، دوفصلنامه تفکر و کودک، ۶ (۱۱)، ۱-۱۷
- بربا، میشل (۱۳۹۵). کلیدهای پرورش هوش اخلاقی در کودکان و نوجوانان، فرناز فرود، تهران: صابرین بهشتی فر، ملیکه و رضوان محمدرفعی (۱۳۹۱). تاثیر هوش اخلاقی در سازمان‌ها، سومین همایش ملی بزرگداشت سه‌پوردی با موضوع اخلاق کاربردی، زنجان، دانشگاه زنجان،  
[https://www.civilica.com/Paper-SUHRAWARDI03-SUHRAWARDI03\\_072.html](https://www.civilica.com/Paper-SUHRAWARDI03-SUHRAWARDI03_072.html)
- یعقوبی، ابوالقاسم؛ فتانه فتحی؛ سروه محمدزاده (۱۳۹۷). فرا تحلیل مطالعات هوش اخلاقی، مطالعات روان‌شناسی تربیتی، ۱۴ (۳۲)

- Armstrong, Thomas (2009). Multiple intelligences in the classroom. 3rd ed, ASCD, Virginia
- Bloom, Paul (2016). Against empathy, The Case for Rational Compassion: HarperCollins
- Borba, Michele (2017). UnSelfie: Why Empathetic Kids Succeed in Our All-About-Me World, Touchstone
- Clarken, R.H. (2009). "Moral Intelligence in the Schools". School of Education, Northern Michigan University. PP. 1-7
- Coles, Robert (1997). The moral intelligence of children, New York: Random House
- Emmons, R.A. (2000). Is spirituality an intelligence? Motivation, cognition, and the psychology of ultimate concern. International Journal for the Psychology of Religion, 10, 3-26.

Gardner, Howard (1999). *Intelligence Reframed. Multiple Intelligences for the 21st Century*. New York: Basic Books.

<http://www.micheleborba.org>

Kihlstrom, F. John and Cantor, Nancy (2000). Social Intelligence. In: Robert J. Sternberg (Ed.), *Handbook of Intelligence*. Cambridge: University Press, 359-379.

Lennick, D., & Kiel, F. (2005). *Moral intelligence: Enhancing business performance & leadership success*. New Jersey: Wharton School Publishing.

Mayer, J. D., & Salovey, P. (1997). What is emotional intelligence? In P. Salovey, & D. J. Sluyter (Eds.), *Emotional development and emotional intelligence: Educational implications* (pp. 3-31). New York, NY. Basic Books.

Nussbaum, C. Martha (2001). *Upheavals of Thought: The Intelligence of Emotions*. New York: Cambridge University Press.

Sternberg, J. Robert & O'Hara A. Linda. (2000). Intelligence and Creativity. In: Robert J. Sternberg (Ed.), *Handbook of Intelligence*. Cambridge: University Press, 611-630.

Sternberg, J. Robert (2000). Intelligence and Wisdom. In: Robert J. Sternberg (Ed.), *Handbook of Intelligence*. Cambridge: Cambridge University Press, 631-649.

Sternberg, R. J. (1990). *Handbook of human intelligence*. New York: Cambridge University Press.

Tiberius, Valerie (2015). *Moral psychology; an introduction*, New York: Routledge

Zohar, D. & Marshall, I. (2001). *Spiritual intelligence: The ultimate intelligence*. London: Bloomsbury